

4. Mose 20

Persian Standard Bible of 1895 (Old Persian)



- 1 و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.
- 2 و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند.
- 3 و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: « کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند!
- 4 و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟
- 5 و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!»
- 6 و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند، و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.
- 7 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت:
- 8 « عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»
- 9 پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت.
- 10 و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: « ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟»
- 11 و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.
- 12 و خداوند به موسی و هارون گفت: « چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام، داخل نخواهید ساخت.»
- 13 این است آب مریه جایی که بنی اسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.
- 14 و موسی، رسولان از قادش نزد مَلِكْ آدوم فرستاد که « برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تو می‌دانی.
- 15 که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند.
- 16 و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست.
- 17 تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

18 ادوم وی را گفت: « از من نخواستی والا به مقابل تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.»

19 بنی اسرائیل در جواب وی گفتند: « از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم، قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذرم و بس.»

20 گفت: « نخواستی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابل ایشان بیرون آمد.

21 بدینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد. پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

22 پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند.

23 و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت:

24 « هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.

25 پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.

26 و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

27 پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.

28 و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر فلک کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.

29 و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.